

پادشاه ابعاد

قسمت: ۹-

ارائه‌ای از گروه ناولیست.

کانال تلگرامی ما:

NovelEast@



NOVEL EAST
ORDER OF REBEL RAVENS

آغاز جدید (۱)

هویت واقعی آن موجود چه بود؟

این چنین موجود عجیب و غریبی نمی توانست در واقعیت وجود داشته باشد.

«کااااع! کیکیکیکی!!!»

با چماقی در دست، به سوی کانگ جون هجوم برد ...

ووویر! ووویر!

او مجبور بود از آن در راهروی باریک، مدام جاخالی بدهد.

سپس کانگ جون لبخند زد.

وایسا! نیازی به این کار نیست. من می توانم قدرتت رو جذب کنم.

قدرتی که در واقع جانیان و زورگویان را هدف قرار می داد؛ طبیعتاً این توانایی در اینجا مؤثر خواهد بود. کانگ جون فوراً به میمون-موش نگاه کرد، اما یک پیغام غیرمنتظره، در انتظارش بود.

[هدف نامعتبر]

[انرژی جادوی سیاه نمی تواند جذب شود].

چی؟ برای چی؟

چرا هدفش نامعتبر بود؟

اما حالا زمان نگرانی درباره چنین چیزهایی نبود. چماق با بی‌رحمی به طرف او می‌آمد.

کانگ‌جون شتابان عقب رفت. سپس میمون-موش به سرعت حرکت کرد و به طرف او پرید...

بوووم!

درحالی‌که به هوا پریده بود، چماقش را به زمین کوبید.

در همان لحظه پاهای کانگ‌جون به مچ دست میمون-موش که چماق را در دست داشت لگد زد. پای راستش به شکم میمون اصابت کرد.

پوع~

«کاع!»

میمون-موش جیغ کشید و عقب رفت.

«هه، مسئله‌ی خاصی نبود.»

علی‌رغم حالت کند بدنش، کانگ‌جون هنوز هم یک تکواندوکارِ دان سوم بود. به‌خصوص که حالا دو پا برای کار کردن داشت، پس در برابر آن هیولای کوتوله، وضعیتش مناسب بود. او نمی‌توانست انرژی جادوی سیاه را جذب کند، اما می‌توانست مستقیماً به آن حمله کند.

«!!!!!!!»

سپس یک میمون-موش دیگر نیز از اتاق ۴۱۳ خارج شد.

ووویژ! وووف!

سیلی از ضربات چماق!

کانگ جون عقب رفت و از آن دوری کرد .

میمون-موشی که به طرفش پریده بود نیز به عقب برگشت.

یک نبرد، دو در برابر یک!

کانگ جون وحشت زده نشد. او در ابتدا تنها از ظاهر عجیبش وحشت کرده بود...

با این حال، روشی که آن‌ها از چماق‌هایشان استفاده می‌کردند ساده بود، بنابراین آن‌ها فقط یک تهدید کوچک بودند. مثل دو کودک دبستانی که چوب در دست داشتند. آن‌ها همچنین به‌طور قطع هم‌قد بچه‌های ابتدایی بودند.

«کااااع!»

در این میان یکی از میمون-موش‌ها به هوا پرید و چماق خود را تکان داد.

وووییییژ!

چماق به سمت سر او در حرکت بود.

کانگ جون سرش را به نرمی خم کرد و از آن دوری کرد. در همان حال چرخید و با پای چپش ضربه‌ای زد.

پوع--!

پای چپش به‌طور دقیق به شکم میمون-موش اصابت می‌کند.

«کوووع!»

این بار لگد محکمی به آن زد. ضربه‌ای که حتی بزرگسالان هم تحمل آن را دشوار خواهند یافت! کانگ جون دوباره پای چپش را چرخاند و به طرف دیگر میمون-موشی که به سرعت می‌دوید گرفت.

وووش!

«کووو!»

یکی از آن‌ها پنج متر پرواز کرد درحالی‌که دیگری زیر پای کانگ جون بود. هنوز نمردن...

کانگ جون دوباره آماده حمله‌ی دیگری شد.

بوم! بوم! بوم!

مشت‌های کانگ جون بدون هیچ ترحمی بر سر میمون-موش‌ها برخورد می‌کرد.

«کوواااع!»

[تجربه به دست آمد.]

[۳ گره به دست آمد.]

کانگ جون تأیید کرد که او تجربه دریافت کرده است و بدون هیچ تأخیری به طرف دیگر میمون-موش دوید.

بوم بوم بوم...!

«کوووواع!»

پس از زدن چند ضربه‌ی کاری، نابود شد.

[تجربه به دست آمد.]

[۴ گره به دست آمد.]

او درست مانند یک بازی، از کشتن هیولاها تجربه کسب کرد.

سطح ۱ [تجربه ۲۰٪]

او در پنجره‌ی وضعیت خود ۲۰٪ تجربه داشت.

میمون-موش‌ها هر کدام ۱۰٪ تجربه داشتند. پس به این معنا بود که اگر هشت‌تای دیگر هم کشته شوند، سطحش افزایش می‌یافت.

راستی، اصلاً گره دیگه چیه؟

کانگ‌جون ۷ گره برای خلاص شدن از دست میمون-موش‌ها به دست آورده بود.

[گره‌ها پول رایجی هستند که تنها در جهان رویاهای تهی در دسترسند.]

[به دست آوردن گره‌های بیش‌تر، به شما اجازه‌ی آغاز جنگ را می‌دهد.]

پول...

نیازی نبود آن را پیچیده کند. مثل یک بازی، تجربه و پول ممکن است از هیولاها به دست آورده شود. او می‌دانست که ۷ گره در آینده چه قدر ارزش خواهند داشت.

وییش.

کانگ جون یکی از چماق‌هایی را که میمون-موش‌ها در دست داشتند، برداشت.

داشتن یه اسلحه برای حفظ کردن استقامت و انرژی خوبه.

۷۰ سانتی‌متر طول داشت و شکل یک چماق را به یاد می‌آورد.

سبک اما نسبتاً سخت و محکم!

خوشبختانه او موفق شد از کتک خوردن فرار کند و هیچ دردی احساس نکند.

«کواااع!»

«کیکیکی!»

در همین حال، دو میمون-موش از اتاق بیرون آمدند.

«بازم اون اتاق لعنتی... چرا مدام از اونجا بیرون میان؟»

آیا لانه هیولاها بود؟

صبر کن! اونا قبلاً هم از این تیزی‌ها داشتن؟

وویش!

صدای وحشتناک باد پخش شد.

«هووو!»

یک پیکان درست در جلوی او بود اگر کانگ‌جون سرش را کج نکرده بود، تیر می‌توانست سر او را سوراخ کند.

در کمال تعجب، میمون-موش‌ها در دست خود کمان داشتند.

«لعنتی! با تیرکمون کار می‌کنن!»

او واقعاً خوش‌شانس بود چرا که توانست از یک پیکان جاخالی دهد. شاید این قدرت شانس و اقبال او بود. در این صورت، او واقعاً در تصمیم‌گیری برای افزایش شانس خود خوب عمل کرده بود!

اما حالا وقت شاد بودن نبود. یک میمون-موش، تیر دیگری به سمت او پرتاب کرد...

ووییژ!

اما این بار، دیگر دیر شده بود و ساعد چپش را شکافت و باعث شد خون‌ریزی کند.

«اییع! دهندشو!»

کانگ‌جون به خود لرزید.

چرا او مجبور بود چنین دردی را تحمل کند؟ چه طور می‌توانست زخمی شدن را تصور کند؟ آن هم به وسیله‌ی یک تیر، نه شمشیر!

خوش‌شانسی‌اش دوبار پشت سر هم برایش کار نکرد.

«آآآخ...»

درد تیر! معمولاً در رویاهایش احساس درد نمی‌کرد، اما اینجا رویاهای تهی بود و همان درد واقعی را احساس می‌کرد.

«کیکیکی!»

«کواهاها!»

همچنان که میمون-موش‌ها خود را آماده‌ی پرتاب تیرهای دیگر می‌کردند، گیج و مبهوت به جلو تلوتلو می‌خورد.

آه! این کثافت!

کانگ‌جون دندان‌هایش را به هم فشرد.

وقت درنگ کردن نبود. چه‌طور ممکن بود به خودش اجازه دهد تا تیرهای بیش‌تری به او اصابت کنند؟

ناگهان به یاد جمله‌ای افتاد که می‌گفت:

«اگر شکست بخوری همه‌چیز را از دست خواهی داد. به‌طور خلاصه، شکست در جهان رویاهای تهی به معنای مرگ قطعیه.»

«فراموش نکن، اگه نمی‌خوای مثل من یه جنازه بشی، به‌خوبی از قدرت رویاهای تهی استفاده کن، به حرف‌های من خوب گوش کن و هیچ‌وقت فراموش‌شون نکن...»

دقیقاً، این فقط یک خواب نبود. مرگ در اینجا به معنای مرگ واقعی است.

کاع! نمی‌تونم اینجا بمیرم!

کانگ جون دردِ بازوی چپش را نادیده گرفت و در حالی که به سمت جلو هجوم می‌برد چماق را در هوا می‌چرخاند.

بوم! بوم!

«کاءع!»

«کییع!»

سر میمون-موش‌ها با ضرباتش خرد شدند.

[تجربه به دست آمد.]

[۴ گره به دست آمد.]

[تجربه به دست آمد.]

[۴ گره به دست آمد.]

و کانگ جون در همان حال نفس‌نفس می‌زد.

راستی، تو می‌تونی سرعت انتشار اینکارو بالا ببری!
فقط کافیه که از طریق لینک زیر، برای اینکار مبلغی رو دونیت کنی.
هر ۲۰ هزار تومن که دونیت بشه (در کل)، یک قسمت اضافه ترجمه و منتشر میشه.
یادت باشه، اسمت داخل کار نوشته میشه چون توام داخلش همکاری داشتی.

[درگاه حمایت \(کلیک کنید\)](#)
